

رویکرد پست مدرن به معضل امنیتی منطقه خاورمیانه

دکتر محمدرضا حاتمی* / حامد روشن چشم**

چکیده

منطقه خاورمیانه بیش از هر چیز بیانگر «بحران» و «منازعه» است. نگاه به گذشته این منطقه حاکی از وضعیت امنیتی اسفبار می‌باشد. وقوع دو جنگ جهانی، جنگ‌های گسترده میان اعراب و اسرائیل، سه جنگ عظیم در خلیج فارس، جنگ‌های داخلی متعدد، شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی - اسلامی و در نهایت رشد بنیادگرایی اسلامی باعث شده است تا منطقه خاورمیانه نمادی از جنگ و خون‌ریزی باشد. بنابراین، دال مرکزی گفتمان خاورمیانه را امنیت مفصل بندی کرده است. این در حالی است که اغلب رویکردهای امنیتی برای مطالعه و کاهش معضلات امنیتی در این منطقه استراتژیک با شکست روبرو شده‌اند. بنابراین، بررسی معضلات امنیتی منطقه خاورمیانه از رویکرد جدید پست مدرنیسم ضروری به نظر می‌رسد. هدف از پژوهش حاضر نمایان کردن گفتمان جدید در بررسی مسائل امنیتی منطقه خاورمیانه و کمک به کاهش معضلات امنیتی است. سوال اصلی پژوهش این است که چگونه رویکرد پست مدرن در حل معضلات امنیتی در خاورمیانه می‌تواند مفید واقع شود. فرضیه پژوهش حاکی از این مطلب است که رویکرد پست مدرن با ایجاد تحول در گفتمان امنیتی توانایی کاهش معضلات امنیتی در خاورمیانه را دارا است. این پژوهش با استفاده از روش تبارشناسی فوکو همچنین بهره‌گیری از گردآوری کتابخانه‌ای و مصاحبه با متخصصان، بیانگر این نتیجه است که تحول در هویت در عرصه پست مدرن منجر به مفصل بندی جدید از گفتمان امنیت می‌شود که این شکل از گفتمان امنیت، نه در منازعه میان هویت‌ها بلکه امنیت‌زدایی از هویت را منجر خواهد شد.

واژگان کلیدی

پست مدرن، امنیت، خاورمیانه، تبارشناسی فوکو، هویت.

hatami5@yahoo.com

*دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه پیام نور مرکز غرب تهران، ایران

roshan.hamed@gmail.com

**دانشجوی دکتری علوم سیاسی، باشگاه پژوهشگران جوان و نخبگان، واحد علوم و تحقیقات تهران، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

مقدمه

خاورمیانه از مهمترین مراکز منازعات و مناقشه آمیز در جهان محسوب می‌گردد. این منطقه همواره از زمان شکل‌گیری آن به‌عنوان یک منطقه و وضعیت نظامی تا سال‌های پایانی قرن بیستم و سال‌های آغازین قرن بیست و یکم درگیر منازعات بسیاری بوده است. بررسی تاریخ سال‌های گذشته خاورمیانه بسیار تکان دهنده است. جنگ ایران و عراق، اشغال کویت توسط عراق، جنگ اعراب و اسرائیل، حمله نظامی آمریکا به منطقه، جنگ داخلی لبنان، جنگ داخلی سوریه، جنگ لبنان با اسرائیل، حملات تروریستی در داخل کشورها سرکوب جنبش‌های اجتماعی و غیره حاکی از بی‌قراری منطقه خاورمیانه است. اختلافات مرزی و سرزمینی، اختلافات قومی-مذهبی، تعارضات ایدئولوژیک، نفت، دخالت قدرت‌های بزرگ از جمله عوامل تأثیرگذار بر پویای امنیتی خاورمیانه به شمار می‌روند (جعفری ولندانی، ۱۳۸۸: ۲-۱). نکته مهمی که باید به آن توجه نمود این است که هیچ یک از نظریات در خصوص جنگ و صلح، توانایی تبیین و کاهش معضلات امنیتی در این منطقه را دارا نمی‌باشد. به عبارتی، تاریخ خاورمیانه مدرن اثبات کرده است که این منطقه گورستان بسیاری از نظریه‌های امنیتی و روابط بین‌الملل به شمار می‌رود (فاست، ۱۳۸۹: ۳۴۴). از این رو بررسی معضلات امنیتی خاورمیانه از سپهر رویکرد پست مدرن ضروری به نظر می‌رسد.

بری بوزان (۱۳۸۱) در مقاله‌ای تحت عنوان «خاورمیانه: ساختاری همواره کشمکش‌زا»، بر این نکته تأکید می‌کند که ساختار امنیتی خاورمیانه متشکل از تهدید حضور رژیم اسرائیل و تنش‌های ایدئولوژیک میان کشورها است. قدیر نصیری (۱۳۸۲) طی پژوهشی با عنوان «رهیافت‌های امنیت پژوهی در خاورمیانه» بر این عقیده است که بسیاری از آثار منتشره در خصوص خاورمیانه، متغیر «منازعه» و «کشمکش» و نه «توسعه» را مورد بحث و مطالعه قرار داده‌اند. رهیافت توسعه محور اقتصاد سیاسی بر آن است که منازعه ویژگی حتمی خاورمیانه نیست و این منطقه استحقاق مطالعه توسعه محور را دارد. بنابراین، خاورمیانه مستعد توسعه است و کشمکش‌های تاریخی، ناشی از جبر زمانه، بحران‌های اقتصادی بین‌المللی و ناملاپمات منطقه‌ای بوده است. مارتین (۱۳۷۹) در مقاله‌ای تحت عنوان «رهیافتی جامع برای مطالعه امنیت ملی در خاورمیانه»، به باور نویسنده مقاله، رهیافت‌های که تاکنون مورد بررسی قرار گرفته‌اند، مشکلات ویژه خود را داشته‌اند و برای سازماندهی به معضل امنیتی باید مدل جامع و کاملی تنظیم شود. پارادایم جامع نویسنده پنج متغیر مستقل (امکانات نظامی، مشروعیت،

توانمندی اقتصادی، مدارا و همزیستی قومی - مذهبی و دسترسی به مواد خام حیاتی) را تشریح و امنیت ملی را تابعی از نحوه کارکرد و تعامل آن‌ها می‌داند. ابراهیم متقی (۱۳۸۸) در پژوهشی با موضوع «معضل امنیتی و نظریه‌های متعارض امنیت سازی در خلیج فارس» به این مطلب اشاره می‌کند که فرآیندهای منطقه‌گرایی در خاورمیانه و خلیج فارس رویکرد امنیت محور دارند، اما تاکنون شکل بندی امنیتی مشخصی مورد پذیرش واحدهای سیاسی آن قرار نگرفته است. چنین وضعیتی را می‌توان عامل اصلی شکل گیری «معضل امنیتی» در منطقه دانست. هریک از رهیافت‌های ارایه شده بر اساس شکل خاصی از معادله قدرت، رفتار و امنیت سازماندهی شده است. افتخاری (۱۳۸۴) در تحقیقی با عنوان «خاورمیانه؛ منطقه ای امنیتی شده» بر این نتیجه است که خاورمیانه در درون گفتمان غرب همواره منطقه امنیتی تعریف شده است.

هدف اصلی این پژوهش آشکار کردن گفتمانی جدید در بررسی مسائل امنیتی خاورمیانه و کمک به کاهش معضلات امنیتی در منطقه می‌باشد. سوال اصلی پژوهش این است که چگونه رویکرد پست مدرن در حل معضلات امنیتی در خاورمیانه می‌تواند مفید واقع شود. فرضیه پژوهش حاکی از این مطلب است که رویکرد پست مدرن با ایجاد تحول در گفتمان امنیتی توانایی کاهش معضلات امنیتی در خاورمیانه را دارا است. این پژوهش با استفاده از روش تبارشناسی فوکو همچنین بهره گیری از گردآوری کتابخانه ای و مصاحبه با متخصصان به دنبال پاسخگویی به مسله اصلی می‌باشد.

در ادامه ابتدا به چارچوب نظری پرداخته سپس با تبارشناسی امنیت در خاورمیانه تحول گفتمان امنیتی را دنبال خواهیم کرد.

گفتار اول: کلیات تحقیق

دو دهه، قرن بیستم بود که استدلال‌ها و تفسیرهای پست مدرنیستی وارد حوزه روابط بین‌الملل، مطالعات راهبردی و امنیت شده است (بارتلسون، ۱۹۹۵: ۷). کتاب‌ها و مقالات نویسندگانی همچون جیمز دردرین^۱ (۱۹۸۷)، میخائیل شاپیرو^۲ (۱۹۸۸)، آرجی بی واکر^۳

1. James Derderian

2. Michael Shapiro

3. R.G.B. Walker

(۱۹۷۸)، ریچارد اشلی^۱ (۱۹۸۷)، دیوید کمپل^۲ (۱۹۹۳) و بردلی کلاین^۳ (۱۹۹۴) فراهم کنند ادبیات این رویکرد بوده‌اند (عبداله خانی، ۱۳۸۹: ۱۷۹). مطالعات امنیتی فراساختارگرایی^۴ و پست مدرن و آثار آنان در مورد امنیت به مراتب بیشتر از دیگر رهیافت‌های پست پوزیتیویستی، مطالعات امنیتی سنتی را به چالش کشید (عبداله خانی ۱۳۸۹: ۱۸۰).

در حالی که دیگر رهیافت‌های پست پوزیتیویستی از جمله مطالعات امنیتی انتقادی^۵ و فمینیستی^۶ سعی در ایجاد تغییر در برخی موضوعات امنیتی سنتی داشته و یا در راستای توسعه برخی موضوعات تلاش نموده‌اند، مطالعات امنیتی پست مدرنیستی، بنیان مطالعات امنیتی سنتی را مورد نقد قرار داده است. فراساختارگرایان یا پست مدرنیست‌ها به اساسی‌ترین شیوه ممکن فرضیه‌های شناخت‌شناسی، روش‌شناسی و هستی‌شناسی مطالعات امنیتی سنتی را مورد چالش قرار داده‌اند و به همین علت است که مطالعات امنیتی سازه‌انگاران^۷ و انتقادی تلاش کرده‌اند تا تفاوت میان نگرش‌های امنیتی خود و فراساختارگرایان را اثبات نمایند (نصری، ۱۳۸۴).

جوهره مدرنیسم بر مفهوم «عقلانیت» و تلاش برای توسعه قلمرو و نفوذ این مفهوم در ابعاد مختلف زندگی اجتماعی قرار دارد، اما پست مدرنیست‌ها این مفهوم را ساخته و پرداخته جامعه می‌دانند و به جای واقعیت‌ها، تأکید بسیار زیادی بر «نظریه» دارند و معتقدند گرایش به واقعیت که مبتنی بر عقلانیت مدرنیستی است، به هیچ وجه سازمان بخش و امنیت ساز نیست. آنان با تأکید بر تنوع الگوهای موجود از عقلانیت می‌گویند که آنچه در عرصه سیاست بین‌الملل اهمیت دارد و واقعیات را شکل می‌دهد، نظریه‌ها است (عبداله‌خانی، ۱۳۸۹: ۱۸۰). تأکید بر نظریه به جای واقعیات و باور نداشتن جدایی عینیات از ذهنیات منجر به پذیرش امنیت به عنوان یک مفهوم ذهنی در برابر امنیت به عنوان یک مفهوم عینی نزد پست مدرنیست‌ها شده است.

1. Richard Ashley
2. David Campbell
3. Bardley klein
4. Post Structural Security Studies
5. Critical Security Studies
6. Feminist
7. Constructivism

هویت دولت یکی دیگر از مباحث مورد توجه پست مدرنیست‌ها است. دیوید کمپل^۱ در کتاب خود با عنوان «نگارش امنیت» به بررسی این موضوع می‌پردازد که چگونه عملکرد سیاست خارجی آمریکا هویت این کشور را ساخته است. در این کتاب به جای آنکه به ارزیابی معمولی خطرهای خارجی که آمریکا را تهدید می‌کند بپردازد، به دنبال علل و عوامل غیرذاتی تهدید، می‌رود و بر روی مخاطراتی که درباره حوزه‌های مانند درون - برون، خودی - غیرخودی، داخلی - خارجی، وجود دارد تکیه می‌کند. کمپل معتقد است مرزهای اخلاقی هویت به همان اندازه مرزهای جغرافیا، در بررسی این حوزه‌ها حائز اهمیت است (کمپل^۲، ۱۹۹۲). بعدها مفاهیم خودی و غیرخودی توسط اگنیو و کوبریج^۳ در اروپا و در مطالعات آنان در حوزه اندیشه‌های ژئوپلیتیک شامل ژئوپلیتیک متمدن، ژئوپلیتیک ایدئولوژیک انعکاس یافت (عبداله خانی، ۱۳۸۹: ۱۸۰).

مساله دیگری که در مطالعات امنیتی این رهیافت ظهور یافته است مافوق واقعیت نام دارد؛ این اصل که بر طراحی ساخت اجتماعی به گونه‌ای که هدف طراحی شده را عین واقعیت نشان دهد تکیه دارد. بودریار^۴ و دردین نیز در تحلیل جنگ اول خلیج فارس به آن استناد می‌کنند؛ به گونه‌ای که بودریار بر غیرواقعی بودن جنگ و دردین به شکل افراطی بر «رخ ندادن» جنگ تأکید دارد (دردین، ۱۹۹۵: ۴۱-۳۷).

موضوع دیگری که در پست مدرنیسم اهمیت بالایی دارد، مفهوم «تبار شنای امنیت» است. مضمون اصلی راهکار تبارشناسی این است که چیزی به نام حقیقت وجود ندارد، بلکه آنچه موجود دارد، طرح حقیقت است. این مفهوم بازتاب دهنده مسیری است که در طول تاریخ، قدرت و حقیقت در رابطه پایدار و متقابل شکل می‌گیرند و این بدان معناست که احکام جهان اجتماعی فقط در قالب گفتمان‌های خاص حقیقت می‌یابند؛ از این طریق می‌توان فهمید چگونه برخی گفتمان‌ها به تبع برخی از حقایق بر دیگران تسلط پیدا می‌کنند (نصری مشکینی، ۱۳۸۵). تبارشناسی امنیت می‌کوشد تا دانش مربوط به نحوه شکل‌گیری امنیت در طول تاریخ را بدست دهد و به بررسی دلایل تغییر در مفهوم امنیت بپردازد. فراساختارگرایان با این روش، مسیر بدیعی را برای شناخت مفهوم امنیت ایجاد می‌کنند (عبداله خانی، ۱۳۸۹: ۱۸۱). مفهوم

1. David Campbell
2. Campbell
3. Agnyv & Kvbryj
4. Baudrillard

«دیگری» نیز یکی دیگر از مفاهیمی است که پست مدرنیست‌ها مورد توجه قرار داده‌اند. آن‌ها می‌خواهند نشان دهند که هویت خودی از طریق اعمال دیگران شکل می‌گیرد و نیز بر نقش تفاوت‌ها، اختلافات و وجود گفتمان‌های تهدیدزا و خطرآفرین در شکل‌گیری هویت تأکید می‌ورزند.

در یک نگرش کلی، آثار پست مدرنیست‌ها با مطالعات سنتی امنیت همخوانی ندارد، زیرا با فرضیه‌ها و سنت‌های ذهنی کاملاً متفاوتی به مسائل نگاه می‌کند. به طور کلی، مطالبی که پست مدرنیست‌ها درباره امنیت گفته‌اند، از نظریات دیگر رهیافت‌ها در این زمینه کمتر است؛ با این حال، به سبب نگاه کاملاً متفاوت آنان به مسائل، مطالعه راهکارهای امنیتی این رهیافت حائز اهمیت است.

تبارشناسی، فهم خاصی از تاریخ را در خود پنهان دارد که یکی از راه‌های شروع بحث از تبارشناسی، توجه کردن به همین مفهوم خاص از «تاریخ» است. که از طریق فراتحلیل پرسش‌هایی که در مورد تاریخ مطرح است. از این دیدگاه، دو نوع پرسش در خصوص «تاریخ» مشخص است. پرسش‌های یا ریشه‌های معرفت‌شناسانه و پرسش‌ها و ریشه‌های هستی‌شناسانه را می‌توان نام برد (نوذری، ۱۳۸۰: ۱۴۱). به واقع، وجه تفاوت این دو نوع پرسش تعیین و شناسایی آن مساله‌ای است که باید مورد بررسی واقع شود. به طور مشخص مطالعات معرفت‌شناسانه^۱ در مورد تاریخ مربوط به چگونگی، ابزارها و روش‌های شناخت آن می‌باشد. این در حالی است که مطالعات هستی‌شناسانه^۲ از حوزه فهم تاریخ فراتر رفته و به بحث در مورد خود تاریخ می‌پردازد. پرسش‌های هستی‌شناسانه، از آن دسته از پرسش‌های هستند که از خود تاریخ نشئت می‌گیرند، ولی بایستی بیرون از تاریخ، از طریق تفکر فلسفی، نه از راه تحقیق تاریخی، مورد بحث و بررسی قرار گیرند (استنفورد، ۱۳۸۴: ۳۶۸). به هر حال، اندیشمندان متعددی که به بحث در خصوص تاریخ پرداخته‌اند، از رویکردهای معرفت‌شناسانه و هستی‌شناسانه یا مخلوطی از هر دو بهره بردند. رویکرد هر یک از این اندیشمندان و روشن کردن تفاوت‌هایشان، موضوع مورد مطالعه در این پژوهش نیست. مهمترین نمونه فرآیند تبارشناسی، آثار فوکو هستند (کراولی، ۲۰۰۹). با این حال می‌توان مراحل اصلی ده گانه تحلیل تبارشناسانه را که در بطن پست مدرنیسم قرار دارد. به صورت ذیل اشاره داشت:

1. Epistemological
2. Ontological

۱- **شناسایی مساله:** نخستین بخش از هر پژوهشی، شناسایی مساله است. تبارشناسی شیوه خاص خود را برای طرح مساله دارد. فوکو، به عنوان یک تبارشناس بیان می‌دارد که هدفش نگارش تاریخ حال است و به دنبال نوشتن تاریخ گذشته در قالب واژگان زمان حال نیست (فوکو، ۱۳۸۷: ۴۳). به گونه‌ای که نگارش تاریخ حال با تشخیص وضعیت جاری آغاز می‌شود. این بدین منظور است تا نشان دهد که «آنچه اکنون هست، می‌توانست صورتی دیگر داشته باشد» و یا به عبارتی دیگر، تاریخ چگونه متفاوت بودن است (کچویان، ۱۳۸۲: ۱۳). به گونه‌ای که در صدد نشان دادن مظاهر متضاد پدیده است تا نشان دهد که چگونه و در کجا مسائل پدید آمده‌اند. به عبارتی تبارشناس به دنبال نشان دادن این نکته است که پدیده‌ای که امروزه، جزئی از عنصر حیاتی است چگونه وضعیت فعلی خود را کسب کرده است (دریفوس و رابینو، ۱۳۸۷: ۲۲۳). بنابراین، تاریخ را در ارتباط با پدیده‌ای امروز مورد مطالعه قرار می‌دهد، این به منظور مطالعه تاریخ برای خود یا کسب قوانین حاکم بر تاریخ نیست.

۲- **سوابق موضوع:** هر رویکرد نظری - روشی، خود را از دیگر رویکردهای پژوهشی متمایز کرده و به آن‌ها به چشم رقیب می‌نگرد. تبارشناسی دو نوع پژوهش را رقیب خود تلقی می‌کند که براساس دو نوع پاسخ در فکر مدرن است. اولی اینکه جا دادن عصر مورد سؤال در یک کلیت تاریخی آن گونه که هگل به آن پرداخت و دیگری در پیوند قرار دادن آن با آیند نظیر کاری که ویکو^۱ انجام داد. این در حالی است که فوکو پاسخ تاریخ نویسانه خود را به سمت انقطاع در عادات عملی و ذهنی معطوف کرد و تزلزل آفرینی در اعتقادات بدیهی و سنت‌های مستقر علمی و فکری عصر را در دستور کار قرار داد (کچویان، ۱۳۸۸). دو رویکرد غالب که مورد نقد فوکو قرار دارد شامل، اکنون گرایی، نهایت گرایی است. به گونه‌ای که در اولی مورخ یا محقق یک الگو، مفهوم نهاد یا احساس و نمادی را از زمان حال برمی‌گیرد و با خود به گذشته می‌برد و می‌کوشد تا شاید به صورت ناخودآگاه نشان دهد که این نماد یا نهاد، در گذشته هم معنایی همسان و یکسان با زمان حال داشته است (دریفوس و رابینو، ۱۳۸۷: ۲۲۲). دیگری این که، جوهر زمان حال، در نقطه‌ای در دور است دنبال می‌شود و سپس ضرورت تحقق یافته تحول از آن زمان تا به امروز نشان داده می‌شود. در نهایت گرایی گفته می‌شود که هرچیز معنا یا غایتی نهایی دارد که تاریخ بدان دست خواهد یافت (همان، ۲۲۲).

1. Vico

۳- **شناسایی درجه صفر:** تبارشناسی که متضمن دیرینه شناسی نیز هست. تأکید ویژه بر مبدأ دارد و تلاش می‌کند تا تصویر روشنی از آن نشان دهد. در این حالت، تبارشناس پدیده مورد مطالعه‌اش را در زمان حال در تاریخ به عقب باز می‌گرداند. این عمل تا آنجا انجام می‌گیرد که تصور از پدیده، دیگر قابل رویت نباشد. به عبارتی دیگر، تبارشناس در مرحله دیرینه شناسانه، تا آنجا به عقب باز می‌گردد که اولین صورت بندی از پدیده را شناسایی کند به طوری که قبل از آن لحظه تاریخی پدیده در دل تاریخ محو می‌شود. این لحظه همان مبدأ یا درجه صفر است. آنچه که در این مرحله حائز اهمیت است، شناسایی اولین صورت‌بندی از پدیده‌ها می‌باشد (کچویان، ۱۳۸۸).

۴- **کشف گفتمان:** پس از شناسایی درجه صفر، تبارشناس در آن نقطه متوقف نمی‌شود، بلکه از مسیر عقب رفته به سمت زمان حال باز می‌گردد. با جدا شدن از درجه صفر اولین گزاره‌ها و احکام در مورد پدیده نمایان می‌شود. به طوری که اولین صورت بندی پدیده، اولین گفتمان را در پیرامون آن شکل می‌دهد. با شناسایی اولین گفتمان حرکت به سمت زمان حال، ادامه می‌یابد تا بدان جا که در یک زمان تاریخی خاص - نقطه گسست به تدریج احکام و گزاره‌های تازه و صورت بندی جدید گفتمان جدید آن پدیده تشکل می‌گردد.

۵- **تحلیل گسست:** یکی از مهمترین قسمت‌های تحلیل تبارشناسانه، تأکید بر نقاط گسست است، به گونه‌ای که عده‌ای حتی کل روش تبارشناسی را به تحلیل گسست‌ها تقلیل می‌دهند. بر این اساس فوکو تکنیک خود برای شناسایی این گسست‌های مولد را تبارشناسی می‌نامد (لادل، ۲۰۰۹: ۵۱). گسست یا انقطاع، ظاهراً به معنای جدا شدن یا فاصله گرفتن است و وقتی در تحلیل یک پدیده از گسست در آن اشاره می‌شود، تأکید بر ایجاد یک فاصله یا شکاف می‌شود. اما منظور از گسست در اینجا تغییر مسیر است. لحظه گسست لحظه‌ای است که دیگر صورت بندی سابق ادامه نمی‌یابد. در مقابل صورت بندی جدیدی از پدیده شکل می‌گیرد که متضمن ظهور احکام و گزاره‌های تازه‌ای است. پدیده گسست بدین معنی نیست که بریده یا قطعه قطعه شده بلکه در مسیر تازه‌ای قرار گرفتن است (کچویان، ۱۳۸۸).

۶- **تحلیل تبار:** پیش‌تر گفته شد که تحلیل مبدأ برای تبارشناس از اهمیت زیادی برخوردار است. لحظه شکل‌گیری پدیده یا لحظات تغییر مسیر آن، به دقت باید واریسی شود. تاریخ‌نگاری موجود، علت مفهوم یا نیروی معینی را عامل وقوع پدیده بیان می‌دارد. یک جنگ، یک

قحطی برآمدن یک خاندان و غیره. اما تحلیل امکان می‌دهد که در زیر شکل واحد یک ویژگی یا یک مفهوم، کثرت رویدادها را باز یابیم که از طریق آنان این ویژگی یا مفهوم شکل گرفته‌اند (کچویان، ۱۳۸۸).

۷- تحلیل تصادف: یکی از مهمترین انتقادات تبارشناسی به تاریخ نگاری علمی مدرن تأکید آن بر شناسایی دقیق عوامل مؤثر بر شکل گیری یک پدیده است. تبارشناسی خیال خام تاریخ نگاری را زیرسؤال می‌برد و بر دخالت تصادفها و پیشامدها در وقوع یک پدیده اصرار می‌ورزد. نیروهایی که در تاریخ عمل می‌کنند، نه تابع یک تقدیرند، نه تابع یک ساز و کار بلکه تابع تصادف هستند (فوکو، ۱۳۸۱: ۳۸۴).

۸- تحلیل قدرت: تحلیل قدرت یکی از مهمترین وجوه تحلیل تبارشناسانه است. تعبیر فوکو از قدرت و ماهیت آن به ظهور پارادایم تازه‌ای از فهم قدرت در علوم انسانی مدرن انجامید. در پارادایم سنتی قدرت که عموماً به تعبیری‌هایزی از قدرت مشهور است. قدرت سازمان بخش در پیکر پادشاه قرار داده می‌شود (کلک، ۱۳۷۹: ۸۶). قدرت، حاکمیت بنیاد قدرت را در اختیار نیروهای متحد سیاسی حاکم می‌داند و این نیروها همان عاملان انسانی صاحب منابع هستند. این دیدگاه از قدرت تضمین کننده قدرت مطلق است که آن گونه که وبر می‌گوید: «فرد را برخلاف اراده‌اش به انجام دادن کاری وامی‌دارد» (راش، ۱۳۷۷: ۴۷). به عقیده فوکو قدرت بیش از هر چیز به منزله کثرت مناسبات نیرو درک می‌شود. مناسباتی که ذاتی هستند که در آن اعمال می‌شوند و سازمان شأن را شکل می‌دهند، قدرت به منزله بازی که از طریق مبارزه‌ها و رویارویی‌های بی وقفه، این مناسبات نیرو را دگرگون و تقویت و وارونه می‌کند. طرح عمومی یا تبلور نهادینه این استراتژی‌ها در دستگاه دولتی و صورت بندی قانون و سیطره‌های اجتماعی تحقق می‌یابد. قدرت نامی است که به یک موقعیت استراتژیک پیچیده در جامعه‌ای معین اطلاق می‌شود (فوکو، ۱۳۸۴: ۱۰۹-۱۰۸). قدرت در دیدگاه فوکو تعیین نسبت یک نیرو به نیروی دیگر است (دلوز، ۱۳۸۶: ۵۴).

۹- تحلیل مقاومت: قدرت مقاومت می‌آورد مناسبات قدرت فقط متناسب با کثرتی از نقاط مقاومت می‌توانند وجود داشته باشند؛ در روابط قدرت، نقاط مقاومت نقش رقیب، آماج تکیه گاه و دستاویز را ایفا می‌کنند. بنابراین قدرت و مقاومت در کنار یکدیگر قرار دارند به گونه‌ای که قدرت و مقاومتی را که برمی‌انگیزد به عنوان چهره همیشگی تعامل‌های انسانی ظاهر می‌شود (هیندس، ۱۳۸۰: ۱۱۵). گفتمان‌ها مجموعه‌ای از احکام و گزاره‌های هستند که شرایط

را برای عاملان اجتماعی معنادار می‌کنند. به واقع تحلیل گفتمان‌های مقاومت یکی از اصلی‌ترین شیوه‌ها برای شناخت گفتمان قدرت مسلط و سازگارهای انقیاد طلبی هستند (فوکو، ۱۳۸۳: ۱۱۴-۱۱۱).

۱۰- **نقد حال:** آخرین مرحله در تحلیل تبارشناسانه نقد است. فوکو با تاریخی دیدن پدیده گفتمان‌ها و صورت‌های تاریخی متفاوت آن را شناسایی می‌کند و وجه طبیعی و مسلم آن را زیر سؤال می‌برد. شناختی که بدین ترتیب به دست می‌آید ابزار مناسبی برای نقد شرایط حال به دست می‌دهد. حالا تبارشناس می‌تواند نشان دهد که پدیده مورد نظر صورت‌ها و اشکال دیگری نیز داشته است. که به واسطه دخالت امور غیرگفتمانی و از جمله تحلیل قدرت و تأثیر نیروهای اجتماعی، از بین رفته یا تغییر کرده و صورت بندی فعلی آن حاصل شده است. به گونه‌ای که صورت بندی موجود، طبیعی و همیشگی نیست، بلکه عارضی و ساختگی می‌باشد (کچویان، ۱۳۸۸).

۱۱- **وضعیت پست مدرن:** اصطلاح پست مدرن سه دهه است که مورد استفاده گسترده قرار گرفته است، اما داستان گسترش آن از طریق فرهنگ تا حدودی پیچیده است. گذشته از تعدادی استفاده اولیه از این واژه، پست مدرنیسم حیات خود را عمدتاً به عنوان مقوله‌ای دانشگاهی و مربوط به تحولات معینی در حوزه هنر آغاز شد، اما دیر نگذشت که به صورت اصطلاحی توصیفی برای تمامی انواع جابه‌جایی‌ها و تحولات مطرح شده در جامعه و فرهنگ معاصر درآمد. به عنوان نمونه، ادعا شد که جهان اعتماد خود را به پیشرفت فناوریک از دست داده است. از آنجایی که اعتماد و اعتقاد به پیشرفت فناوریک، منطبق به دوره تاریخی خاصی «مدرنیستی» است، اصطلاح «پست مدرنیست» جهت توصیف مناسبی برای دوره جدید در نظر گرفته شد. اما در اواسط دهه ۱۹۸۰ پست مدرنیسم به آچارفرانسه‌ای بدل شد که تقریباً به هر کاری می‌آید (وارد، ۱۳۸۴: ۱۳).

می‌توان به حوزه روانکاوری نظر افکند، زیگموند فروید^۱ را به‌عنوان مثال چهره بنیانگذار آن شناخت و به توصیف ابزار مفهومی عمده در فراسوی روش روانکاوی پرداخت، اما نمی‌توان به همین سادگی به پست مدرنیسم توجه کرد. پست مدرنیسم یک کلیت فکری به معنای دقیق کلمه نیست و فاقد نظریه پرداز یا سخنگوی مسلط واحدی است. این به دلیل این است که

1.Sigmund Freud

تقریباً هر رشته‌ای، از فلسفه گرفته تا مطالعات فرهنگی، جغرافیا و سیاست تا هنر جمله‌گی این واژه را اقباس کرده‌اند. هر کدام از این حوزه‌ها کتاب‌ها و نشریاتی با زاویه دید خود در باب این موضوع تولید کرده‌اند، به عبارتی دیگر پست مدرنیسم را به زبان خود تعریف کرده‌اند. بنابراین پست مدرنیسم گسترش یافته است. پست مدرنیسم با به کار رفتن در حوزه‌های مختلف و اشاره‌ای که به چیزهای متفاوت دارد، معانی چند گانه‌ای یافته و مجموعه متونی که در این خصوص تولید شده به جای آنکه معنای آن را روشن سازند، بر ابهام آن افزوده‌اند. مشکل در این است که معنای به کار رفته در هر رشته شباهتی به معنای آن در رشته‌ای دیگر ندارد (همان، ۱۴).

بنابراین پست مدرنیسم امروزه هدایت‌گر حیاتی پیچیده شده است. چنان پیچیده که در واقع چندین پست مدرنیسم یا دست کم انواع بسیاری از آن وجود دارد. پست مدرنیسم از یک سو به صورت طنز آمیز در فرهنگ عامه زبان به زبان می‌چرخد و از سوی دیگر به موضوع کتاب‌ها و نشریات دانشگاهی تبدیل شده است. برخی از حوزه‌ها از این اصطلاح خسته شده و به دنبال بدیل‌هایی آن می‌گردند. سایر حوزه‌ها تازه به آن خو گرفته‌اند. برخی آن را اصطلاحی مختصر و مفید برای بیان مجموعه‌ای از متغییرات اجتماعی و فرهنگی می‌دانند، و دیگران همچنان در خصوص مفید بودن آن دچار تردیدند. حتی امروزه این دارای کاربردهای متعددی است. به طور مثال می‌توان آن را اصطلاحی مبهم برای بیان هر کدام از موضوعات معاصر که به گونه‌ای ابهام آمیز هستند، دانست. یا حتی می‌توان آن را به صورتی مبهم‌تر و به عنوان اسم عامی برای بیان لحظاتی خاص در تاریخ به کار برد. علاوه بر این، حوزه‌های مختلف از جمله نقد ادبی که زادگاه پست مدرنیسم است در خصوص معنای آن ادعاهای خاص خود را دارند و ظاهراً تنها چیز مطمئنی که می‌توان درباره پست مدرنیسم گفت این است که تبیین آن مشکل به نظر می‌رسد (همان، ۱۵-۱۴).

از تمامی مطالب گفته شده می‌توان چنین نتیجه گرفت که پست مدرنیسم هرچه را که بخواهیم هست، و شاید حقیقت کمی در مورد آن وجود دارد. می‌توان پست مدرنیست را که وضعیت واقعی در یک جامعه دانست یا مجموعه‌ای از ایده‌ها باشد که سعی در تعریف یا تبیین این وضعیت هست. همچنین یک سبک هنری، یا رهیافتی برای ساختن اشیاء باشد. گل وارد (۱۳۸۴) در کتاب خود تحت عنوان پست مدرنیسم آن را به صورت مجموعه متنوعی از دیدگاه‌ها درباره وضعیت معاصرمان در نظر گرفته است (همان، ۱۶). اسکات لاش (۱۳۸۳) در

کتاب جامعه‌شناسی پست مدرن، پست مدرن را منحصرأ امری فرهنگی می‌داند. به واقع، نوعی پارادایم فرهنگی آن را بر می‌شمارد. و اعتقاد دارد که پارادایم فرهنگی، مثل پارادایم علمی، شامل، ترکیب بندی مکانی - زمانی است. آنها از لحاظ زمانی شامل ساخت سمبولیک کمابیش انعطاف پذیری هستند که وقتی در آستانه خارج شدن از شکل قرار می‌گیرند، آغاز می‌کنند به این که به صورت پارادایم فرهنگی مشخص دیگری درآیند و از لحاظ زمانی شکل می‌گیرند، زمانی را می‌پایند و بعد متلاشی می‌شوند. به عبارتی دیگر، پست مدرنیسم و پارادایم‌های فرهنگی دیگر آن چیزی است که لش آنان را نظام دلالت می‌نامد.

پست مدرن را به منزله بی‌اعتقادی و عدم ایمان به فرا روایت‌ها نیز توصیف می‌کنند. این بی‌اعتقادی یا بی‌ایمانی بدون تردید محصول پیشرفت علوم است. لیکن این پیشرفت به نوبه خود مقدمه و پیش شرط ضروری آن به شمار می‌رود. منسوخ شدن و از کار افتادن ابزار روایی مشروعیت بخش، بیش از همه با بحران فلسفه مابعدالطبیعی و بحران نهاد دانشگاه که در گذشته بر آن متکی بود همراه و قرین است. کار ویژه روایت در حال از دست دادن کارورزان خود، قهرمانان بزرگ خود، خطرات بزرگ خود، سیر و سیاحت‌های عظیم خود، و هدف عظیم خود است. در توده انبوه ابرهای عناصر زبان روایی - روایی و در عین حال اشاره‌ای - مصداق، دلالتی - تجویزی، توصیفی و نظایر آن، پراکنده و محو شده است. در درون هر توده ابر توانمندی‌ها و ظرفیت‌های کاربردی یا عملی، پراگماتیک، از نوع خاص آن نهفته است (لیوتار، ۱۳۸۱: ۵۴). بنابراین پست مدرنیسم مدخلی انقلابی را برای آموزش جامعه می‌گشاید. صحت دانش مدرن و نظریه عینی معرفت را مورد بررسی قرار می‌دهد. تاریخ را رد می‌کند اومانسیم^۱ را نمی‌پذیرد و با ادعاهای هر نوع حقیقتی مخالفت می‌ورزد. پست مدرنیسم نسبت به عقل و سازمان عقلی که در حوزه‌های آکادمیک پرتو افشانی می‌کند اعتراض می‌کند، روان‌شناسی، هوش و موضوعات منطقی مرتبط به هم را مورد تردید قرار می‌دهد. از برنامه ریزی مرکزی در سازمان‌های عمومی اجتناب می‌کند، عدم اطمینان و اعتماد به متخصصان را تشویق می‌کند و در علم سیاست، در بطن پرسش‌هایی قدرت بوروکراتیک را که دارای ساختاری مسلم و یقینی هستند و در حوزه‌های خود دارای عملکرد دقیقاً تعریف شده می‌باشند را مورد تردید قرار می‌دهد. پست مدرن در تمام رشته‌های علوم اجتماعی استدلال می‌کند که برای دموکراسی

1. Humanism

وکیل، نماینده و یا وارث نمی‌شناسد و به این ترتیب جناح چپ و راست را درهم می‌شکند (روسناو، ۱۳۸۰: ۱۲-۱۱).

گفتار دوم: تبارشناسی امنیت در خاورمیانه

آنچه که در خصوص تبارشناسی امنیت در منطقه خاورمیانه مطرح می‌شود، سطح مستقلی از مفهوم امنیت در سطوح جهانی نیست. چرا که فهم امنیت در خاورمیانه آن گونه که در فصول گذشته بدان پرداخته شد، از طریق اعمال کشورهای قدرتمند در طول جنگ جهانی اول و دوم صورت پذیرفته است. همچنین تحول گفتمان امنیت خاورمیانه در طول سال‌ها نیز مستقل از مباحث و رویدادهای جهانی نمی‌باشد. به طوری که آنتونینو نگری و مایکل هارت^۱ در تشریح وضعیت جنگ در جهانی حاضر آن را پدیده‌ای عمومی و فراگیر و پایان ناپذیر تلقی می‌کنند؛ «امروز در سراسر جهان درگیری‌های مسلحانه بی‌شماری رخ می‌دهند. برخی مختصر و محدود به مکانی خاص و برخی دیگر طولانی مدت و گسترده.» بهتر است این درگیری‌ها را نمونه‌ای جنگ داخلی^۲ بدانیم نه جنگ. به طور سنتی، در حقوق بین‌الملل جنگ به درگیری مسلحانه بین واحدهای سیاسی حاکم اطلاق می‌شود. اما جنگ داخلی درگیری مسلحانه بین مبارزان حاکم و یا غیر حاکم درون یک سرزمین حکومتی واحد است. اکنون این جنگ داخلی را نه درون فضای ملی که دیگر واحد مؤثر حاکمیت نیست، بلکه در سراسر گسترده جهانی باید شناخت» (نگری و هارت، ۱۳۸۶: ۳۰-۲۹).

بنابراین عمده گفتمان امنیتی منطقه خاورمیانه جدا از شرایط جهانی در خصوص مسائل امنیتی نمی‌باشد. با این حال خاورمیانه به دلیل شدت و حد مسائل و گفتمان ناشی از شرایط فرهنگی و اجتماعی و سیاسی اختلافاتی در چند مورد در خصوص مسائل امنیتی بر خود می‌گیرد.

دولت‌های مدرن عرب خاورمیانه پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی و توافقات پس از جنگ جهانی اول پدیدار گشت (فاست، ۱۳۸۹: ۴۰). سقوط امپراتوری عثمانی، ترک‌ها و اعراب را اگرچه هنوز برای سرکار داشتن با نظام بین‌الملل آمادگی نداشتند، برای استقلال ملی مهیا ساخت (همان).

1. Antonio Negri & Micheal Hardt
2. Civil war

اکثر کشورهای امروزی خاورمیانه زمانی جزء امپراتوری بزرگ عثمانی بودند. امپراتوری عثمانی در کنار ایران و دیگر امپراتوری‌های اروپایی زیست می‌کرد. هویت اسلام سنی این امپراتوری به نوعی منجر به رشد هویت شیعی در کشور همجوار خود یعنی ایران گشته بود. علاوه بر این رقابت‌های کشورهای اروپایی، استعمارگر این امپراتوری، عثمانی را وارد بازی بزرگی کرده بود. در تابستان سال ۱۹۱۴ هنگامی که ویلهلم قیصر آلمان به اشتباه فاحش خود در محاسباتش پی برد. رویارویی خونباری با بریتانیا را ناگزیر یافت. عهد کرد جهادی بر علیه بریتانیا راه اندازد که قدرت آن کشور را در شرق برای ابد نابود سازد. او می‌خواست مردم امپراتوری عثمانی، قفقاز، ایران و افغانستان را علیه منافع بریتانیا در گوشه و کنار جهان متحد سازد و به یاری این متحدان پیکان حمله را به سوی عظیم‌ترین و آسیب‌پذیرترین آن‌ها - یعنی هند - هدایت کند (هاپکرک، ۱۳۸۸: ۱).

مغر متفکر این جهاد در برلین و نیروی محرک آن در قسطنطنیه، نوع جدید دشواری از همان بازی بزرگ را تدارک می‌دید. جنگ و جدل بین سازمان‌های جاسوسی پادشاه، قیصر، سلطان و تزار درمی‌گرفت و رزمگاه آن از قسطنطنیه در غرب تا کابل و کاشمر در شرق ادامه می‌یافت. قرار بود این منازعه به ایران، قفقاز و آسیای مرکزی روسیه گسترش یابد و سراسر هند بریتانیا و برمه را دربرگیرد (همان، ۲). لذا امنیت در ارتباط با امپراتوری هویت دینی شکل گرفته بود. نخبگام حاکم برای بقاء و گسترش قلمرو خود دست به اقدامات نظامی و جاسوسی می‌زدند. به گونه‌ای که تلقی یکسانی از امنیت در میان مردم و نخبگان حاکم بود. گفتمان دینی حول منافع امپراتوری عثمانی و جامعه شیعی ایرانی شکل گرفته و حفظ این هویت دینی را بیش از پیش با مفصل بندی امنیت شکل می‌بخشید. به طوری که، هنگامی که آلمانی‌ها به دنبال استفاده از این قدرت و هویت دینی بر علیه بریتانیا بودند ناچار شدند تا به دروغ هم که شده باشد، ماهیت دینی و اسلامی به قیصر ویلهلم بیخشند تا بتوانند جهاد علیه کفار بریتانیا را سامان بخشند. بر همین اساس شایعاتی در بازارها و مساجد سراسر شرق انتشار یافت که امپراتور آلمان مخفیانه به دین اسلام گرویده است. «حاجی» ویلهلم محمد، نامی که حالا بر خود نهاده بود، حتی با لباس مبدل به زیارت مکه مکرمه رفته بود تا بتواند جهاد علیه کفار بریتانیا را شکل بخشد (همان، ۴). بنابراین امنیت صرفاً در قالب هویت و مباحث شریعت برای مسلمانان و کشورهای آن‌ها قابل پذیرش بود. حفظ این هویت بدان جا به کشور ایران برای

حفظ موجودی و مقابله با عثمانی سنی مذهب، ناچار به گسترش مذهب شیعه در این کشور کرد.

جهان عرب در پی جنگ جهانی اول در کنفرانس صلح ورسای قدم به عرصه روابط بین الملل نهاد. قبل از جنگ در حالی که اکثریت اراضی اعراب آسیایی تحت حکمرانی عثمانی قرار داشت، اراضی اعراب شمال آفریقا مستعمره فرانسه، ایتالیا و بریتانیا بود (فاست، ۱۳۸۹: ۴۱). تمامی کشورهای خواستار استقلال پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی در سال ۱۹۱۹ به طور مستقیم تحت حکومت استعماری قرار داشتند، مراکش به عنوان قدیمی ترین دولت رسمی عرب در سال ۱۹۱۲ تحت الحمایه فرانسه شد، از دهه ۱۸۸۰ تونس تحت فرمانروایی فرانسه و مصر تحت حاکمیت بریتانیا رفته بودند. الجزایر به عنوان اولین سرزمین عربی که تحت حکومت استعماری قرار گرفت، یکی از شهرهای بزرگ فرانسه شد و هیچگاه همچون دیگر دولت‌های شمال آفریقا فرصت پیدا نکرد که ابزارهای حکومتی مستقلی را برای خود دست و پا کند (همان، ۴۶).

هنگامی که سخن از اعراب به میان می‌آمد، منظور فاتحان و روسای ایالات عرب امپراتوری عثمانی بود. سرزمین‌های عربی که در سال ۱۹۱۴ به طور رسمی تحت حکومت عثمانی قرار داشتند شامل یمن، ایالت حجاز، دریای سرخ، سوریه بزرگ، شامل دولت‌های کنونی سوریه، لبنان، اردن و اسرائیل، فلسطین و عراق بودند (همان، ۴۶). بنابراین، امنیت این بار از قالب هویت دینی خود در خاورمیانه خارج و در محدوده حفظ منافع کشورهای استعماری قرار گرفت. دیگر امنیت در درون پویش‌های هویتی و دینی خاورمیانه قرار نداشت، بلکه در ساختار و قالب گفتمان غرب و امنیتی آن واقع شده بود. امنیت در این حالت حفظ وضعیت استعماری و هویتی غرب در مقابل هویت کشورهای استعماری قرار می‌گرفت. این در حالی بود که گفتمان غرب با وارد ساختن ایده‌های ناسیونالیستی در خاورمیانه از طریق فرآیندهای نوسازی و مدرنیزاسیون یا توسعه اقتصادی و سیاسی در حال شکل بخشیدن به هویت جدی در قالب ناسیونالیسم ملی در کشورهای تحت استعمار برآمده بود. در چنین وضعیتی استعمار و امنیت حاصل از آن به صورت متضادی عملکرده و علاوه بر شکل بخشیدن به توسعه سیاسی و هویت ناسیونالیستی در حال ضربه زدن به امنیت خود در قالب استقلال کشورهای استعماری بود. بار دیگر هویت که خود را در قالب غربی جای داده بود، امنیتی را از جنس ناسیونالیسم و هویت را مفصل بندی می‌کرد. نمونه بارز این وضعیت را می‌توان در تونس شاهد بود. در تونس برقراری

تحت الحمایگی فرانسه در سال ۱۸۸۱ با اعتراض نسبتاً اندکی از سوی رهبری سیاسی و تشکیلات متحد مذهبی روبرو شد. نخبگان اجتماعی که از میان آنان، حاکمان تونس و سران مذهبی بیرون می‌آمدند، مدت‌ها با اروپاییان ارتباطات نزدیکی داشتند و انتظار داشتند که از حمایت آنان برخوردار باشند. سقوط نخبگان در مدت تحت الحمایگی هم‌گریزناپذیر و هم‌پیش‌بینی‌نشده بود. طبقات جدید اجتماعی که در فرانسه تحصیل کرده بودند، سرانجام با آماده‌سازی اعتقادات و خود مردم، سلطه فرانسه را زیر سؤال بردند. تحت الحمایگی با همان اصطلاحات سکولار خویش به چالش کشیده شده و شرکت خود نخبگان سیاسی و مذهبی که زمانی حاکم بر کشور بودند، تحت الشعاع مردان جدیدی از طبقه خرده بورژوازی با تحصیلات فرانسوی قرار گرفتند که از میان آنها جیب بورقیبه^۱ که سرانجام رئیس جمهور مستقل تونس شد، مهمترین نمونه از این دست به شمار می‌رود (اندرسون، ۱۳۸۸: ۱۷۴).

بنابراین گفتمان استعمار در غالب مدرنیته مانند شمشیر دولبه علاوه بر تولید مفهوم امنیت در حفظ مناطق استعماری از درون دست به تولید گفتمان امنیت جدیدی در قالب هویت‌ها و ناسیونالیسم ملی زد. اما باید به این نکته توجه داشت که پویای استعمار زدایی در کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا تنها و ابعاد ناسیونالیستی نداشت. بلکه گاهی نیز ما شاهد بروز هویت‌های افراطی مانند ناسیونالیسم عرب آنچنان که در مصر شاهد آن بودیم و یا اسلامی‌برخی از کشورها هستیم. نتیجه آنکه شکل‌گیری هویت‌های ناسیونالیستی و ژئوپلیتیک بر دولت‌ها ملی در منطقه خاورمیانه اثر گذاشت. در این وضعیت امنیت در قالب امنیت ملی مطرح شد. که در شرایط آنارشیک بین‌المللی عمل می‌کرد.

در این هنگام کشور و حاکمیت ملی برجسته‌ترین حوزه امنیت ملی را تشکیل می‌داد. به گونه‌ای که پارادایم واقع‌گرایی به مسلح شدن و دفاع از تمامیت اراضی تأکید می‌کرد. این بار هویت خود را در قالب منافع ملی بازیابی کرده گفتمان امنیت را حول منافع ملی شکل و مفصل بندی کرد. در اینجا امنیت و فهم از آنان بیش از آن که وجهی جهانی یا فردی داشته باشد، در حوزه دولت ملی واقع شده بود و منافع ملی اصول راهنمایی عمل دولت‌ها را معین می‌کرد.

1. Habib Bourguiba

گسست دیگر در گفتمان امنیت خاورمیانه بعد از جنگ جهانی دوم شکل گرفت. قسمتی از این گسست را می‌توان در شکل‌گیری رژیم اسرائیل در منطقه خاورمیانه شاهد بود. به طوری که هویت در قالب گفتمان دولت و ملت منجر به شکل‌گیری این رژیم - اسرائیل - در منطقه گردید. سپس امنیت در قالب هویت ملی - مذهبی منجر به وجود آمدن مجموعه ای از جنگ‌های میان اعراب و اسرائیل گردید. مذهب و دولت ملی کارکردی امنیتی را به خوبی در این رویارویی خاورمیانه که همچنان نیز ادامه دارد به نمایش می‌گذارد. حفظ و گسترش دولت و مذهب برای هر دو طرف در مفصل بندی گفتمان امنیتی نقش تعیین کننده دارد. شاید این جمله از رهبران اسرائیل که «مرزهای اسرائیل از نیل تا فرات است» نمایان گر آن باشد. همین موضوع خود حلقه دیگری بود در شکل‌گیری هویت فراملی عربی در مقابله با تهدیدات که فصل جدیدی از گفتمان امنیتی را شکل می‌بخشد. این پویا امنیتی با دیگر در قالب جنگ سرد و هویت جدید متحول می‌شود.

در دوران جنگ سرد به علت وجود نظام دو بلوکی و مرزبندی‌های سیاسی، نظامی و ایدئولوژی شکل جدیدی از هویت را می‌توان شاهد بود. فضای ایدئولوژی جنگ سرد باعث می‌شد تا کلیه الگوهای رفتاری در سطوح خرد، میانی و کلان براساس آن مورد ارزیابی قرار گیرند. موضوع اعطاء یا خودداری از اعطای کمک‌های خارجی ورود و خروج از اتحادها و ائتلاف‌های بین‌المللی اعلان آموزه‌های گوناگون سیاسی و نظامی، شیوه رأی دادن در سازمان‌های بین‌المللی، اتخاذ راهبردهای مختلف در سیاست خارجی، اولویت بندی در هدف‌های ملی و تعیین دشمن در این چارچوب قابل بررسی است (هوغان^۱، ۱۹۹۱).

در شرایط جنگ سرد پیمان‌های سیاسی، نظامی و ایدئولوژی به گونه‌ای بود که کمربندی به دور جهان توسط پیمان‌ها ناتو، سیتو، سنتو و پاسیفیک از غرب تا شرق جهان را به دو قسمت تقسیم کرده بود (لطفیان، ۱۳۸۷). بنابراین، هویت‌های لیبرالیستی و مارکسیستی این بار الگوی عمل امنیتی و مفاهیم امنیتی را تعریف کردند. خاورمیانه نیز از این قاعده مستثنی نبود. شکل‌گیری درگیری‌ها میان کشورهای خاورمیانه ناشی از تداوم و نفوذ مرزهای ایدئولوژیک به آن بود. جنگ میان یمن شمالی و جنوبی را می‌توان نمونه‌ای از برخوردهای جنگ سرد برشمارد. اختلافات درگیری‌ها میان کشورهای همچون ایران با عراق یا مصر با سوریه را می‌توان ناشی از

1. Hogan

گفتمان امنیتی جدید در قالب هویت‌های فراملی و بلوک‌بندی شده دانست که عمدتاً از استراتژی‌های نظامی در مناطق اقماری استفاده می‌کردند. هم‌اوردی ایدئولوژیک که به تقسیم جهان به دو قطب ارزشی در نیمه دوم دهه چهل در سده بیستم انجامید، نماد بارز تلاش توانمندی‌های بازیگران برای معیار قرار دادن نظام ارزش خود بود. افزایش شمار کشورها در نظام بین‌المللی، پس از پایان جنگ جهانی دوم دنیای تازه‌ای پدید آورده بود که هر یک از دو بازیگر بزرگ سعی در کنترل آن داشتند. جنگ سرد نشان‌دهنده این واقعیت بود که تلاش پیگیر از سوی دو بازیگر برتر در نظام بین‌المللی برای کنترل جهان در جریان است. در سرتاسر دوران جنگ سرد در خاورمیانه نیز همچون دیگر نقاط جهان، گروهی از کشورها به اردوگاه شرق و دسته‌ای دیگر به اردوگاه غرب پیوستند. در این دوران، دولت‌های منطقه با کمک هم پیمان‌های خود توانستند همه گروه‌های مخالف در درون مرزهای خود را با این بهانه که از بیرون هدایت و دستور می‌گیرند، سخت سرکوب کنند. در کنار رژیم‌های حاکم، دو ابر قدرت نیز خواهان حفظ وضع موجود بودند زیرا به بهترین وجه منافشان تأمین می‌شد (دهشیار، ۱۳۹۰) که می‌توان نمونه آن را در سرکوب کردن حزب توده به اتهام وابسته بودن به شوروی در دوره زمامداری محمدرضا شاه در ایران شاهد بود (آبراهامیان، ۱۳۸۷). بنابراین، هویت با زدن نقاب جدید بر صورت شکل جدیدی از گفتمان امنیتی را مفصل بندی کرد.

با فروپاشی خیمه‌های ایدئولوژیک، معادلات موجود در سراسر گیتی یکسره دگرگون شد و قدرت‌های بزرگ به باز تعریف سیاست‌های خود پرداختند. دوران پس از جنگ سرد که با فروریختن دیوار برلین در نهم نوامبر ۱۹۸۹ آغاز شد، چهره تازه‌ای به قدرت‌های بزرگ و جهان بخشید (گادیس^۱، ۲۰۰۲).

ناتوانی دولت‌های خاورمیانه پس از جنگ سرد مهمترین عوامل تهدید حاکمیت‌های اقتدارگرایی است که در آن کشورها حکومت می‌کردند. ضعیف حکومت‌ها در فرآیند نوسازی و مدرنیزاسیون مشکلات اجتماعی و سیاسی شدیدی را پیش روی حکومت‌های سنتی و اقتداگرا قرار داده از طرف دیگر رشد مؤثری در جهان پس جنگ سرد و فرآیند جهانی شدن با گسترش سازمان‌های غیر دولتی^۲ قدرتمند بیش از پیش حاکمیت‌های خاورمیانه را در معرفی تهدید قرار داده بود (یوسفی، ۱۳۹۰).

1. Gaddis

2. Non-Governmental Organizations

آنچه که در این وضعیت گفتمان امنیت کشورها را مفصل بندی می‌کرد امنیت رژیم و توانایی حفظ حاکمیت توسط حاکمان خودکامه بود. بار دیگر هویت این بار با صورتک اقتدارگرایی نسخه‌ای جدید به تعریف امنیت پیچیده است. حتی شکل‌گیری جهانی شدن با توجه به محلی‌گرایی بیش از پیش در منطق قومی - مذهبی مساله امنیت را برجسته کرده است. به گونه‌ای که عده‌ای از اندیشمندان شکل‌گیری تروریسم بین‌المللی را پاسخ هویت مذهبی به گفتمان جهانی شدن می‌دانند. مسائل امنیتی به وجود آمده در سوریه قسمتی از این واقع به شمار می‌رود. به گونه‌ای که هنوز هویت‌های قومی - مذهبی عامل اصلی در تعریف هویت و امنیت محسوب می‌شوند.

از این رو آنچه که در تمام گفتمان‌های امنیت خود را نمایان می‌کند. رابطه میان قدرت و هویت است که منجر به مفصل بندی آن می‌شود. قدرت در نظر فوکو امری مثبت است. به این معنا که قدرت می‌تواند مولد و زاینده، باشد و مهمترین تولیداش، دانش است. به واقع قدرت، دانش و رژیم حقیقت خاص به خود را می‌افزاید. همان طور که قدرت در مقابل دیوانگان، دیوانه‌خانه‌ها و علم روانشناسی را تولید می‌کند. همچنین فوکو در کتاب مراقبت و تنبیه، توصیف گفتمان‌های تعذیب، توصیف مفصل و دقیقی از مراسم مجازات و مرگ اعدامیان، را به جرم سوءقصد به جان پادشاه نشان می‌دهد. همین طور برای توصیف گفتمان انضباط، به شرح دقیقی از طرح جامعه سراسر بین جرمی‌بنام^۱ برای توصیف گفتمان انضباط می‌پردازد. در کتاب تاریخ جنسیت، فوکو دست به تشریح مراسم اعتراف می‌زند به گونه‌ای که اعتراف به گناه از حالت دینی تا یک اعتراف علمی در مقابل پزشک یا روانپزشک ادامه می‌یابد (فوکو، ۱۹۹۰). در تمام این مدت هویت نیز طرف دیگر معادله بوده است.

داستایوفسکی در کتاب دفتر خاطرات یک نویسنده نوشته است: «برای آنکه از عقل سلیم خود مطمئن شویم، راه چاره‌ای آن نیست که همسایه‌مان را محبوس کنیم» (فوکو، ۱۳۸۷: ۱). بنابراین، آنکه در این نوشته بیش از پیش خود را نمایان می‌کند که در کتاب تاریخ جنون آمده است؛ مساله هویت است. فوکو در تاریخ جنون اذعان دارد که: «از قرن چهاردهم تا قرن هفدهم، این سرزمین با ورود و جادویی غریب در انتظار و خواهان تجسم تازه‌ای از درد بودند، خواهان آنکه ترس شکلک جدیدی به آن‌ها عرضه کند، که بشر با سحر تازه‌ای بار دیگر دست

1. Jeremy Bentham

به کار تصفیه جامعه شود و گروهی از انسان‌ها را به آنجا طرد کنند.» (فوکو، ۱۳۸۷: ۷). در گزارش دیگر آمده است که در سال ۱۵۸۹ در جدامخانه شهر لپلینگن^۱ بیماران علاج ناپذیر و دیوانگان به سرعت جای جدامیان را گرفتند (همان). همچنین سوار کردن دیوانه‌ها بر کشتی دیوانگان تا در حاشیه رود تا اینکه به عقلانیت دست پیدا کنند، همچنین حبس دیوانگان، بیکاران و لمپن‌ها و یا اعتراف در مقابل کشیش و دکتر بیش از پیش یک مساله هویتی به شمار می‌رود تا رابطه‌ای میان قدرت دانش. این در حالی است که فوکو در بررسی‌های خود تنها به مساله قدرت و دانش وجه کرده است. لکن، هویت نیز طرف دیگر مساله و شاید همه این‌ها صرفاً برای مساله هویت بوده باشد.

حتی هنگامی که کشیش در فرآیند تعذیب فرد که محکوم به اعدام شده از آن می‌خواهد که از خداوند خود درخواست آمرزش کند. باز یک مساله هویتی در میان است (فوکو، ۱۳۸۷). بنابراین قدرت به‌عنوان یک عامل فراگفتمانی با شکل‌دهی به هویت، گفتمان‌های خاص امنیتی خود را تولید می‌کند. و نقاط گسست این گفتمان‌ها نیز در تولید هویت جدید نهفته است. به هر حال در مطالب گذشته به نقش هویت در مفصل‌بندی گفتمان‌های امنیتی در خاورمیانه اشاره شد. در این قسمت قصد داریم به بررسی مساله هویت و چگونگی تحول گفتمانی امنیت جهت کاهش معضلات امنیتی منطقه خاورمیانه بپردازیم.

۱- شکل‌گیری هویت و معنا

هویت سرچشمه معنا و تجربه برای مردم است. همان‌گونه که کالهن^۲ بیان دارد: «ما هیچ مردم بی‌نامی نمی‌شناسیم، هیچ زبان یا فرهنگی سراغ نداریم که بین خود و دیگری، ما و آنها، تمایز برقرار ن ساخته باشد. شناسایی خویشتن، که همواره نوعی بر ساختن محسوب می‌شود صرف نظر از اینکه تا چه حد همچون یک کشف احساس شود، هرگز به تمامه از داعیه‌های شناخته شدن به طرز خاص به وسیله دیگران جدایی پذیر نیست» (کاتسلز، ۱۳۸۵: ۲۲).

به عقیده کاستلز^۳ هویت شامل، فرآیند معناسازی براساس یک ویژگی فرهنگی یا مجموعه بهم پیوسته‌ای از ویژگی‌های فرهنگی که بر منابع دیگر اولویت یافته است. برای هر فرد خاص یا برای هر کنشگر جمعی ممکن است چندین هویت وجود داشته باشد. لکن این کثرت برای

1. Lipplingen

2. Calhoun

3. Castells

خود بازنمایی و کنش اجتماعی سرچشمه تنش و تناقض است (همان، ۲۳). دلیل این امر آن است که باید هویت را از آنچه جامعه شناسان به طور سنتی نقش و مجموعه نقش‌ها نامیده‌اند - به طور مثال نقش شامل کارگر، مادر، همسایه، چریک سوسیالیست عضو اتحادیه، ورزشکار، کلیسا رونده، سیگاری و غیره، می‌باشد. این نوع هویت براساس هنجارهای تعریف می‌شوند که ساخته دست نهادها و سازمان‌های جامعه هستند (همان).

این نمونه را می‌توان به خوبی در کتاب داگلاس کلنر^۱ تحت عنوان فرهنگ مردمی و ساخت هویت‌های پست مدرن، شاهد بود. وی در تقسیم بندی هویت به سه دوره ماقبل مدرن، مدرن و پست مدرن هویت افراد و اجتماعات را در قالب نقش‌های آن‌ها تعریف می‌کند. به طور مثال وی در تعریف هویت ماقبل مدرن بیان می‌دارد که: «هویت در اجتماعات، ماقبل مدرن، اجتماعی است، اما تردید و تعارض آن را فرانگرفته است. هویتی شخص از ثبات برخوردار است. زیرا اسطوره‌هایی دیرین و نظامی از نقش‌های از قبل تعریف شده آن را تعریف و حمایت می‌کنند. شما بخشی از یک نظام خویشاوندی کهنسال هستید.» (وارد، ۱۳۸۴: ۱۹۶).

هویت منبع معنا برای خود کنشگران است و به دست خود آن‌ها از رهگذر فرایند فردیت بخشیدن ساخته می‌شود. همان گونه که اشکال فرهنگی رئالیستی در مقابل سازنده هویت بودند، یعنی در صورت بندی هویت افراد بورژوا نقش مؤثری داشتند (لش، ۱۳۸۳: ۳۶-۳۷). با این حال همان طور که خواهیم گفت، ممکن است هویت‌ها از نهادهای مسلط نیز ناشی شوند آنان حتی در این صورت نیز فقط هنگامی هویت خواهند بود که کنشگران اجتماعی آن‌ها را درونی کرده باشند و معنای آن را حول این درون سازی بیافرینند (کاستلز، ۱۳۸۵: ۲۳).

از دیدگاه جامعه شناسانه به آسانی می‌توان در این خصوص به توافق رسید که تمام هویت‌ها برساخته می‌شوند. لذا، نیازی به سؤال درباره جایگاه خود در جهان ندارید. هویت اصلاً موضوعیت ندارد (وارد، ۱۳۸۴: ۱۹۶). کلنر، در خصوص هویت این گونه مطرح می‌سازد که دیدگاه درباره گذشته ما قبل مدرن نمونه‌ای از فولکور مردم شناسانه است که بیش از آنکه مبتنی بر واقعیات باشد براساس آرزوی محال بنا شده است. می‌توان ردپاهایی از این آرزوی محال و خواب و خیال‌ها را در مفهوم فرهنگ‌های سنتی نزد ژان بودریار که مبتنی بر مبادله

1. Douglas Kellner

نمادین است شاهد بود (همان، ۱۹۷). اما اکنون سؤال این است که چگونه، از چه چیزی توسط چه کسی و به چه هدفی، هویت‌ها ساخته می‌شوند.

به منظور ساختن هویت‌ها از مواد و مصالحی همچون تاریخ، جغرافی، زیست‌شناسی، نهادهای تولید و باز تولید، خاطره جمعی، رویاهای شخصی، قدرت وحی و الهامات دینی بهره برده می‌شود (کاستلز، ۱۳۸۵: ۲۴-۲۳). اما افراد گروه‌ها اجتماعی و جوامع تمامی این مواد خام را می‌پروراند و معنای آن‌ها را مطابق با الزامات اجتماعی و پروژه‌های فرهنگی که ریشه در ساخت اجتماعی و چارچوب زمانی - مکانی آنها دارد از نو تنظیم می‌کنند. در این حالت این فرضیه قابل طرح است که چه کسی و به چه هدفی هویت جمعی را می‌سازد. این تا حدی تعیین کننده محتوای نمادین هویت مورد نظر و معنای آن برای کسانی است که خود را با آن یکی می‌دانند یا خود را بیرون از آن می‌شناسند (همان). از آنجا که ساختن اجتماعی هویت همواره در سپهر روابط قدرت جای دارد، کاستلز میان سه صورت و منشأ بر ساختن هویت تمایز قائل است.

۱-۱. **هویت مشروعیت بخش:** این نوع هویت توسط نهادهای غالب جامعه ایجاد می‌شود تا سلطه آن‌ها را بر کنشگران اجتماعی بگستراند و خود را عقلانی و موجه جلوه دهد. این موضوع هسته اصلی نظریه اقتدار و سلطه را تشکیل می‌دهد. همچنین با نظریه‌های گوناگون مربوط به ملی‌گرایی نیز انطباق دارد.

۱-۲. **هویت مقاومت:** این هویت به دست کنشگرانی بوجود می‌آید که در اوضاع و احوال یا شرایطی قرار گرفته‌اند که از طرف منطق سلطه بی‌ارزش تلقی می‌شوند. از این جهت همان گونه که کالهن در توضیح خود درباره ظهور استراتژی‌های هویتی مطرح می‌کند، سنگرهایی برای مقاومت و بقا بر مبنای اصول متفاوت یا متضاد با اصول مورد حمایت نهادهای جامعه ساخته می‌شود.

۱-۳. **هویت برنامه‌دار:** زمانی که کنشگران اجتماعی با استفاده از هرگونه مواد و مصالح فرهنگی قابل دسترس هویت جدیدی را می‌سازند که موقعیت آنان را در جامعه از نو تعریف می‌کند و به این ترتیب در پی تغییر شکل کل ساخت اجتماعی هستند، این نوع هویت تحقق می‌یابد. برای نمونه می‌توان به هویت جنبش‌های اسلامی در مقابله با تجدد گرایی و ناسیونالیسم در کشورهای خاورمیانه اشاره داشت که منجر به بروز انقلاب ملی در این منطقه گشته است.

طبعاً هویت‌های که در آغاز به صورت هویت مقاومت شکل می‌گیرند، ممکن است مبلغ برنامه‌های شوند که در طول تاریخ در میان نهادهای جامعه، به نهاد مسلط تبدیل شوند، و بر این اساس به منظور عقلانی کردن سلطه خود به هویت‌های مشروعیت بخش تبدیل گردند (همان، ۲۵).

به عقیده کاستلز، هر یک از فرایندهای هویت سازی، به نتیجه متفاوتی در ایجاد جامعه می‌انجامد. هویت مشروعیت بخش، جامعه مدنی را ایجاد می‌کند، بدین معنی که مجموعه‌ای از سازمان‌ها و نهادها همچنین کنشگران اجتماعی سازمان یافته و ساختارمند، این مجموعه هویتی را باز تولید می‌کند که منابع سلطه ساختاری را، البته گاهی به شیوه‌ای پر تعارض عقلانی می‌سازد. این مورد را می‌توان در مشهورترین انواع آرمانی وبر^۱ تحت عنوان انواع آرمانی مربوط به اقتدار که شامل، اقتدار سنتی، اقتدار فرهمندانه و اقتدار قانونی - عقلانی، مشاهده بود (چیلکوت، ۱۳۹۰: ۱۶۱).

آنتونیو گرامشی^۲ در تعریف جامعه مدنی، آن را مجموعه‌ای از ابزارها، از قبیل کلیساها، اتحادیه‌ها، احزاب، تعاونی‌ها و مؤسسه‌های شهری و غیره می‌داند، که از یک سو پویای دولت را استمرار می‌بخشند و از سوی دیگر ریشه‌های عمیقی بین مردم ایجاد می‌کنند (کاستلز، ۱۳۸۵: ۲۵). دقیقاً همین چهره متضاد دوگانه جامعه مدنی است که آن را به قلمرو ممتاز و برجسته تحول سیاسی تبدیل می‌کند. آنجایی که گرامشی و دوتوکویل دموکراسی و مدنیت را شاهد هستند، فوکو و سنت، قبل از آن‌ها هورکهایمر^۳ و مارکوزه^۴، سلطه مشروعیت درونی شده یک هویت تحمیلی نامتمایز و همسان ساز را می‌بینند.

نوع دوم هویت سازی، یعنی هویت مقاومت، باعث ایجاد جماعت‌ها، یا به تعبیر اتریونی^۵ اجتماعات^۶ می‌شود. شاید مهمترین شکل هویت سازی در جامعه ما همین باشد. این نوع هویت شکل‌های از مقاومت جمعی را در برابر ظلم و ستم ایجاد می‌کند که در غیر این صورت تحمل ناپذیر می‌بودند. معمولاً براساس هویت‌های ساخته می‌شود که آشکارا به وسیله تاریخ، جغرافیا

-
1. Weber
 2. Antonio Gramsci
 3. Horkheimer
 4. Marcuse
 5. Etzioni
 6. Communities

یا زیست‌شناسی تعریف شده‌اند و تبدیل مرزهای مقاومت را به جنبه‌های اساسی و ذاتی آسان‌تر می‌کند (همان، ۲۶).

این مورد را می‌توان در حالت تقابل میان ناسیونالیسم و ملیت شاهد بود. ملیت عبارت از حالتی است که فردی عضو ملتی به شمار می‌رود و ناسیونالیسم معطوف به کیفیتی است که شخص خود را به ملیتی می‌داند. به عبارت دیگر در حالی که ملیت ممکن است جنبه اجباری داشته و شخص برخلاف میل خود عضو آن باشد، لیکن ناسیونالیسم در موقعی تحقق پذیر می‌شود که فردی از روی میل، خود را وابسته به ملتی بداند (انصاری، ۱۳۴۵: ۱۱). بنیادگرایی دینی، جمعیت‌های متکی به قلمروها، داعیه‌های ملی گرایانه یا حتی مباهات به ننگ و بدنامی، که گفتمان ستم‌پیشه را واژگون می‌سازد. نمونه‌های از چیزی هستند که حذف کنندگان به دست حذف‌شدگان می‌نامند (کاستلز، ۱۳۸۵: ۲۶). سومین فرآیند ساختن هویت، یعنی هویت برنامه‌دار که منجر به تولید سوژه فاعل می‌شود، طبق تعریف آلن تورن^۱: «آنچه من سوژه می‌نامم عبارت است از آرزوی فرد بودن، آرزوی خلق تاریخ شخص، آرزوی معنا دادن به کل تجربه‌های زندگی فردی، تبدیل افراد به سوژه‌ها از ضرورت ترکیب دو نوع احراز و اثبات هویت ناشی می‌شود؛ یکی اثبات حق افراد در برابر اجتماعات و دیگری اثبات هویت افراد در برابر بازار» (تورن، ۱۹۹۵: ۲۹-۳۰).

سوژه‌ها با اینکه به وسیله افراد ساخته می‌شوند همان افراد نیستند. سوژه‌ها کنشگران اجتماعی جمعی هستند که افراد به کمک آن‌ها در تجربه‌های خود به معنایی همه‌جانبه دست می‌یابند. در اینجا ساختن هویت پروژه یا برنامه‌ای برای یک زندگی متفاوت است که هر چند ممکن است مبتنی بر یک هویتی تحت ستم باشد. اما در جهت دگرگونی جامعه به منزله استمرار برنامه این هویت گسترش یافته است (دان و کاسترو، ۲۰۱۲).

۲- هویت و امنیت در عصر پست مدرنیسم

به نظر می‌رسد نیروی عمیقی در حال شکل‌گیری است که متقدم بر ساختارهای جامعه مدنی و بین‌المللی در بستری فلسفی و معرفتی بر الگوهای شناخت و تفکر افراد تأثیر می‌گذارد و ذهنیت مدرنیستی افراد را فرو می‌ریزد. این نیروی ژرف متعاقب رویکردی آزاد می‌شود که

1. Alain Touraine

تحت عنوان پسا مدرنیسم در بن بست مدرنیسم انباشه و متراکم مانده و در وضعیت جدید جهان به شکوفایی رسیده است. مدرنیسم به عنوان یک الگوی تاریخی از مراحل عبور کرده و هم اکنون به اوج بحران خود رسیده است. پست مدرنیسم رویکردی است در گریز از این بحران با ویژگی‌های پراکندگی، آشفتگی و تکثر است؛ مطابق این دیدگاه تمامی فرا - روایت‌ها مربوط به اجتماع به چالش فراخوانده شده است. اجتماع مانند یک متن و مجموعه‌ای از هویت‌های متمایز و دارای مرزهای کدر تعریف و تحلیل می‌شود. از دولت مرکزیت زدایی شده، وجه اجتماعی آن به نظامی فرعی در شمار نظام‌های فرعی دیگر تقلیل یافته است. نفی دولت به عنوان سمبل هویت ملی، صورت پذیرفته است (تاجیک، ۱۳۷۷). ساختارهای حزبی و کارکردهای سیاسی آن‌ها مورد تردید واقع شده‌اند و جایگزینی بنام جنبش‌های جدید اجتماعی که در اصل تشکیلاتی مبتنی بر راهبردهای مبارزاتی فرهنگی - ارزشی هستند در دستور کار نظریه پردازان اجتماعی سیاسی قرار گرفته است (همان).

فرامدرنیست‌ها سعی در ترسیم و تصویر دورانی هستند که در آن تولید و باز تولید نشانه‌های ارتباطی جایگزین تولید و بازتولید کالا و سرمایه گردید. و نشانه‌های ارتباطاتی دنیای حاد واقعی وانموده و مجازی را شکل داده‌اند که تسلط بر آن، هژمونی بر تمامی جهان واقعی را به ارمغان خواهد آورد. چنین عصری، عصر فروپاشی مرزهای بین خودی و دیگری، سیاه و سفید، حاشیه و متن، زن و مرد، ملی و فراملی، دوست و دشمن، قدرت و عدم قدرت است. عصری است که در آن روابط بین المللی جای خود را به روابط بینامتنی^۱ داده است و از جهان سیاست مرکزیت زدایی می‌شود (همان). به واقع همان گونه که کورنل وست^۲ تأکید می‌کند «در عصر جهانی شدن که با نوآوری‌های خیره کننده علمی و تکنولوژیک در عرصه اطلاعات، ارتباطات و زیست شناسی کاربردی همراه است. تمرکز بر تأثیرات نامعلوم و غیرقطعی نژاد گرایی بسیار کهنه و منسوخ به نظر می‌رسد» (وست، ۱۹۹۶: ۱۰۸-۱۰۷). با این حال، اگرچه نژاد و قومیت اهمیت و مرکزیت دارند. خواه برای پوشش جامعه‌ها اما جریان‌های اجتماعی فعلی جلوه‌های آن‌ها را عمیقاً دگرگون ساخته است (کاستلز، ۱۳۸۵: ۷۳).

به عقیده گلن وارد، زندگی اجتماعی سریع‌تر و پیچیده‌تر از آن چیزی که در زمان مدرنیسته بود در حال تغییر است. به گونه‌ای که تقاضاهای هر چه بیشتری در مقابل ما و

1. Intertextuality

2. Cornel west

هویت‌های محتمل بیشتری در حال رژه رفتن هستند و با تجزیه شدن جامعه باید خود را با این تعداد به سرعت رو به گسترش نقش‌ها هماهنگ سازیم. برخی از نظریه پردازان، مانند جیمسن^۱، بودیاری و ویور به این نکته توجه کرده‌اند که چگونه خودهایی که تحت مدرنیسته به وجود آمده بودند در آستانه مصرف گرایی، فرهنگ توده‌ای، و بوروکراتیزه شدن فزاینده زندگی از میان رفتند. همچنین اندیشمندانی نیز مانند لاکان^۲ و فوکو چنین مطرح می‌سازند که خود با ثبات و وحدت یافته پیوسته یک توهم بوده است (وارد، ۱۳۸۴: ۱۹۹). اگرچه هویت همچنان به صورت موضوعی در زندگی روزمره باقی مانده است، اما نظریه پردازان پست مدرن هرگونه اعتقاد به خود به عنوان موضوعی مهم و ضروری و جاودانه رها ساخته‌اند (بوون^۳، ۲۰۰۶).

نتیجه‌گیری

آنچه که در پژوهش حاضر بدان پرداخته شد. بررسی مسائل و معضلات امنیتی منطقه خاورمیانه از سپهر رویکرد پست مدرنیسم بود. خاورمیانه همواره یک محیط امنیتی شده توسط عوامل خارج از جامعه زبانی و گفتمانی خود بوده است. غرب و کشورهای امپریالیستی همواره خاورمیانه را به عنوان یک موقعیت نظامی و استراتژیکی در کانون بازی بزرگ ساخته و پرداخته بودند. تأثیر گذاری فاکتورهای مانند ژئوپلیتیک، نفت، استعمار و فرهنگ قومی - مذهبی تأثیرات شگرفی در پویای امنیتی این منطقه گذاشته‌اند. این عوامل چنان عمل کرده بودند که بوزان در بررسی مسائل خاورمیانه در محیط امنیت خاورمیانه سطح مستقلی را به آن نسبت داده بود. ولی واقعیت چیز دیگری است.

شکل گیری هویت به عنوان مهمترین عامل مفصل بندی گفتمان امنیتی به شمار می‌رود. به عبارتی دیگر رابطه میان هویت و قدرت است که از طریق تعریف خود و دیگری، عملکرد آن را به عنوان تهدید تلقی می‌کند. هویت در قالب‌های مختلف، گفتمان‌های امنیتی گوناگون را شکل می‌دهد. اما باید توجه نمود که خود هویت نیز یک برساخته‌ای بیش نیست. بر ساخته‌ای که قدرت به آن شکل و رسم می‌دهد. قدرت همان‌طور که فوکو نیز به آن اشاره می‌کند؛ مهمترین عامل برون گفتمانی است که در شکل‌گیری هویت و بالطبع گفتمان‌های امنیتی نقش

1. Jameson
2. Lacan
3. Bovone

خود را ایفا می‌کند. رابطه میان قدرت و هویت یک رابطه همزاد گونه است. قدرت از طریق استراتژی‌ها و تاکتیک‌های خود هویتی را تولید می‌کند که امنیت در درون آن پدیدار می‌گردد. بنابراین، هویت آن چیزی است که امنیت منوط و معطوف بر آن می‌شود. هویت عمدتاً در پرتو مواضع سلبی، نقیض و واکنشی در برابر دگر یا دگرهای ساخته شده خارجی معنا می‌یابد. به بیان دیگر همان دگر هویت سوز، هویت ساز شده است. از این رو جای پای این دگرها را بر سر هر کوی و برزن در عرصه روابط میان ملت‌ها و دولت‌ها یا حتی میان هویت‌های قومی-مذهبی می‌توان شاهد بود. آنگاه که در عرصه روابط میان ملت‌ها و دولت‌ها راه فاصله زدایی پیموده می‌شود و یا رویکرد فاصله زایی اتخاذ می‌شود هویت حضور دارد. هر آنگاه که سیاست خارجی دولت محور می‌شوند و آنگاه که ملت محوری را پیشه خود می‌سازند، هویت خود را نمایان می‌کند. آنگاه که از دیدگاهی ایدئولوژیک در روابط میان قوم‌ها، رفتار عقلانی و هدف‌ها تعیین می‌شود، باز هم هویت حضور دارد. بنابراین در هر دم و بازدمی، در هر کنش و واکنشی، هر در کامیابی و ناکامی؛ در هر گسست و پیوستی، در هر گشت و بازگشتی، در هر فراز و فرودی و هر قهر و آشتی هویت نه تنها حضور دارد، بلکه به آن‌ها شکل می‌بخشد. لذا امنیت خاورمیانه نیز به عنوان نمودی از آن در قالب هویت مفصل بندی شده و دال مرکزی آن را نیز هویت تشکیل می‌دهد. شکل‌گیری مسائل امنیتی خاورمیانه را به خوبی می‌توان در شکل‌گیری هویت ذیل روابط قدرت و استراتژی آن شاهد بود. همان‌طور که در شکل‌گیری خاورمیانه به عنوان منطقه امنیتی شده، هویت در قالب استعمار حضور داشته، همچنین در درگیری میان دولت‌ها نیز خود را به صورتی ملی برجسته ساخته تا در قالب ناسیونالیسم ملی صورتی جدید از امنیت را شاهد باشیم. در یک نگرش کلی آنچه که گفتمان امنیتی خاورمیانه را مفصل بندی کرده است هویتی است که در پویش تاریخی خود گسست‌ها و صورت‌های تصنعی امنیت را به وجود آورده است. معضلات امنیتی خاورمیانه همان‌طور که کاستلز نیز به آن‌ها اشاره کرد در قالب هویت‌های مشروعیت بخش یا مقاومتی جهت هژمون شدن به وقوع پیوسته‌اند. به طوری که تهدید و امنیت به مفهوم کاهش تهدید زاییده دگر هویت است، رهیافت پست مدرن در قالب هویت رویکردی نوین است. عرصه‌ای که در آن بیش از آنکه هویت تولید و مستحکم شود در سپهر این صورت تصنعی و ساختگی خود را نمایان می‌کند تا بیش از پیش در فرآیند امحای خود حرکت کند.

شاید بتوان این گونه مطرح کرد که هویت چیزی است که در عرصه پست مدرن به فراموشی سپرده می‌شود. پست مدرن با رونمایی از صورتک در چنین هویت، شکل جدیدی از امنیت را به نمایش می‌گذارد که دیگری در آن تولید نمی‌شود. بنابراین پست مدرن با تحول در گفتمان امنیتی نه تنها هویت را در مفصل بندی امنیت بلکه امنیت زدایی از هویت را انجام می‌دهد.

انسان‌ها در بستر پست مدرن هویت‌های گوناگون و گاهاً متضادی را به خود می‌گیرند. همان طور که می‌توان در آثار هنرمندانی مانند ماندونا و سیدنی شرمین که گلن وارد در مقایسه آثار آن‌ها از ژست‌ها و مدل‌های بی‌پایانی صحبت می‌کند. این به هم ریختگی هویت به گونه‌ای است که مرز میان انسان و ماشین را نیز از میان برداشته است. به طوری که از اصطلاح «سایبورگ»^۱ جهت نشان دادن رابطه میان انسان و ماشین استفاده می‌شود. جراحی پلاستیک، کاشت سیلیکون، اعضای مصنوعی، لنزهای کنتاکت و غیره همگی حاکی از بهم ریختگی هویتی است. در این وضعیت امنیت دیگر در مقابل هویت قابل تعریف نیست، بلکه در مانع شدن از شکل‌گیری هویت‌های گوناگون است که نا امنی ایجاد می‌شود.

به سختی می‌توان در خصوص عملکرد رویکرد پست مدرن در پویای امنیت منطقه خاورمیانه سخن گفت؛ چرا که خاورمیانه مکانی هست که همچنان به شدت در مقابل این تکثیر هویتی مقاومت می‌کند. خاورمیانه همچنان در قالب رویکردهای ایدئولوژیک و مدرن سازی حرکت می‌کنند. و ایدئولوژی دینی و قومیت‌ها همچنان عملکرد سنتی خود را دارند. عمده کشورها و دولت‌های خاورمیانه هنوز در دوران ماقبل مدرن و عده‌ای نیز به تازگی وارد سیر تاریخی مدرن گشته‌اند. لیکن باید توجه نمود که پست مدرنیسم در حال فراگیری و نفوذ در جهان است و زمانی نیز در منطقه خاورمیانه از طریق جامعه شبکه‌ای و اطلاعاتی هژمون خواهد گشت، در این حالت با تحولی که در گفتمان امنیتی ایجاد خواهد شد امید آن می‌رود که عمده مشکلات امنیتی منطقه حل شود. ولی باید در نظر داشت که همان گونه که هر قدرتی با مقاومتی عجین است هر ثبات و آرامشی نیز در درون خود طغیان و طوفانی را مستتر دارد. لذا اندیشیدن در خصوص جامعه امن مطلق و پایدار توهم و آرزوی بیش نیست. جامعه پست مدرن متنی سیال را در خود می‌پروراند، اگرچه در آن وحدت را نمی‌توان یافت، اما نوعی

1. Cyborg

انتظام در پراکندگی و کثرت، ثبات و امنیت نسبی آن را متضمن است و مانع از فروریختن به عرصه هرج و مرج کامل می‌گردد.

به عبارت دیگر امنیت مطلق نه امکان تحقق دارد و نه اساساً در صورت امکان مطلوب است. فرض چنین وضعیتی به معنی حذف کامل هویت‌های داخلی و خارجی و انسداد و هژمونیک شدن همیشگی یک گفتمان است که در آمدی جز رهنمون کردن جوامع انسانی به ناامنی مطلق به ارمغان نخواهد آورد. امنیت در بستر پست مدرن آن چیزی است که بودریار در ایجاد تفاوت‌ها در خود و زندگی با تفاوت‌ها بیان می‌دارد. به واقع امنیت در رویکرد پست مدرن، امنیتی نیست که در حذف تهدید حاصل گردد. بلکه، امنیت در کنار تهدید بوجود می‌آید. هویت که زمانی تهدید را مشخص می‌کرد و خود تهدید بود، اینک در کنار امنیت نه تنها آن را متزلزل نمی‌کند بلکه ناامنی در جلوگیری از کثرت هویت نمایان می‌شود. بنابراین هویت که زمانی امنیت را تولید می‌کرد، اکنون هم در مرگ خود و هم در تولید خود، امنیت را به ارمغان می‌آورد. لذا، امنیت در کنار تهدید قابل حصول است و این در ماهیت ساختگی هویت نمایان است. به عبارتی، هویت در عرصه پست مدرن هم تولید می‌شود به صورت متکثر و هم امحاء می‌شود، به صورت معین شدن ماهیت دروغین و ساختگی آن. لذا، هویت در متنی متضاد و سیال علاوه بر تولید کثرت در افراد به امحای خود می‌پردازد.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

آبراهامیان، پرواند (۱۳۸۷). **ایران بین دو انقلاب**، ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، چاپ چهاردهم، تهران: نشر نی.

افتخاری، اصغر (۱۳۸۴). «خاورمیانه؛ منطقه ای امنیتی شده»، **فصلنامه مطالعات خاورمیانه**، شماره ۳. استنفورد، مایکل (۱۳۸۴). **درآمدی بر فلسفه تاریخ؛ هستی‌شناسی، شناخت‌شناسی، روش‌شناسی**، ترجمه احمد گل محمدی، تهران: نشر نی.

انصاری، مسعود (۱۳۴۵). **ناسیونالیسم**، تهران: انتشارات فروغ.
بوزان، بری (۱۳۸۱). «خاورمیانه: ساختاری همواره کشمکش‌زا»، ترجمه احمد صادقی، **فصلنامه سیاست خارجی**، شماره ۳.

- جعفری ولندانی، اصغر (۱۳۸۸). **چالش و منازعات در خاورمیانه**، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- چیلکوت، رونالد (۱۳۹۰). **نظریه‌های سیاست مقایسه‌ای**، ترجمه وحید بزرگی و علیرضا طیب، چاپ سوم، تهران: انتشارات رسا.
- تاجیک، محمدرضا (۱۳۷۷). «قدرت و امنیت در عصر پسا مدرنیسم»، **فصلنامه سیاسی - اجتماعی گفتمان**، شماره صفر.
- دریفوس، هیوبرت؛ رابینو، پل (۱۳۸۷). **میشل فوکو: فراسوی ساختارگرایی و هرمنوتیک**، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر نی.
- دلوز، ژیل (۱۳۸۶). **فوکو**، ترجمه افشین جهان‌دیده و نیکو سرخوش، تهران: نشر نی.
- دهشیار، حسین (۱۳۹۰). «جهان عرب: بنیادهای داخلی و بین‌المللی؛ بی‌ثباتی پرمناهنه»، **فصلنامه پژوهشی اطلاعات سیاسی - اقتصادی**، شماره ۲۸۴.
- راش، مایکل (۱۳۷۷). **جامعه و سیاست: مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی**، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: انتشارات سمت.
- روسناو، پائولین (۱۳۸۰). **پست مدرنیسم و علوم اجتماعی**، ترجمه محمدحسین کاظم‌زاده، تهران: انتشارات آتیه.
- نصری مشکینی، قدیر (۱۳۸۲). «رهیافت‌های امنیت پژوهی در خاورمیانه»، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، شماره ۲۰.
- نصری، قدیر (۱۳۸۵). «پست مدرنیسم و مطالعات راهبردی: الزامات روش شناختی»، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، سال نهم، شماره ۱.
- فاست، لوئیس (۱۳۸۹). **روابط بین الملل خاورمیانه**، ترجمه احمد سلطانی‌نژاد، چاپ دوم، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
- فوکو، میشل (۱۳۸۱). **نیچه، تبارشناسی و تاریخ**، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران: نشر نی.
- فوکو، میشل (۱۳۸۳). **اراده به دانستن**، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، چاپ سوم، تهران: نشر نی.
- کاستلز، مانوئل (۱۳۸۵)، **عصر اطلاعات (قدرت هویت)**، ترجمه حسین چاووشیان، جلد دوم، چاپ پنجم، تهران: انتشارات طرح نو.
- فوکو، میشل (۱۳۸۷). **تاریخ جنون**، ترجمه فاطمه ولیانی، چاپ ششم، تهران: نشر هرمس.

- فوکو، میشل (۱۳۸۷). **مراقبت و تنبیه: تولد زندان**، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران: نشر نی.
- فوکو، میشل (۱۳۸۸). **دیرینه شناسی دانش**، ترجمه عبدالقادر سواری، تهران: گام نو.
- کلگ، استوارت. آر (۱۳۷۹). **چارچوب‌های قدرت**، ترجمه مصطفی یونسی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- کچویان، حسین (۱۳۸۲). **فوکو و دیرینه شناسی دانش؛ روایتی از تاریخ علوم انسانی از نوزایی تا مابعد تجدد**، تهران: انتشارات هرمس.
- لش، اسکات (۱۳۸۳). **جامعه‌شناسی پست مدرنیسم**، ترجمه شاپور بهیان، تهران: انتشارات ققنوس.
- لطفیان، سعیده (۱۳۸۷). **استراتژی و روش‌های برنامه ریزی استراتژیک**، چاپ پنجم، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
- لیوتار، ژان فرانسوا (۱۳۸۱). **وضعیت پست مدرن (گزارشی درباره دانش)**، ترجمه حسینعلی نوذری، تهران: انتشارات گام نو.
- عبداله خانی، علی (۱۳۸۹). **نظریه‌های امنیت**، تهران: انتشارات موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
- مارتین، لی نورجی (۱۳۷۹). «**رهیافتی جامع برای مطالعه امنیت ملی در خاورمیانه**»، ترجمه قدیر نصری مشکینی، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، شماره ۹.
- متقی، ابراهیم (۱۳۸۹). «**معضل امنیتی و نظریه‌های متعارض امنیت سازی در خلیج فارس**»، **فصلنامه سیاست**، شماره ۱.
- نصری مشکینی، قدیر (۱۳۸۵). «**مطالعات پایه: پست مدرنیسم و مطالعات راهبردی؛ الزامات روش شناختی**»، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، شماره ۳۱.
- نگری، آنتونیو؛ هارت، مایکل (۱۳۸۶). **انبوه خلق، جنگ و دموکراسی در عصر امپراتوری**، ترجمه رضا نجف زاده، تهران: نشر نی.
- نوذری، حسین علی (۱۳۸۰). **فلسفه تاریخ، روش شناسی و تاریخ نگاری**، تهران: طرح نو.
- وارد، گلن (۱۳۸۴). **پست مدرنیسم**، ترجمه علی مرشدی زاده، تهران: انتشارات قصیده سرا.
- هاپکرک، پیتر (۱۳۸۸). **توطئه سازمان‌های جاسوسی در شرق قسطنطنیه**، ترجمه رضا کامشاد، تهران: نشر پژوهش فرزانه روز.
- هیندس، باری (۱۳۸۰). **گفتارهای قدرت از هابز تا فوکو**، ترجمه مصطفی یونسی، تهران: نشر نی.

یوسفی، محسن (۱۳۹۰). «انقلاب‌های عربی: مساله اجتماعی یا مساله سیاسی»، فصلنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۲۸۴.

ب) منابع انگلیسی

- Bovone, Laura (2006). "Urban Style Cultures and Urban Cultural Production in Milan: Postmodern Identity and the Transformation of Fashion", **Poetics**, Volume 34, Issue 6.
- Crowley, U.U. (2009). Genealogy Method, **International Encyclopedia of Human Geography**.
- Dunn, Thomas & Castro, Antonio (2012). "Postmodern Society and the Individual: The Structural Characteristics of Postmodern Society and How they Shape who we Think we are", **The Social Science Journal**, Volume 49, Issue 3.
- Gaddis, John. L (2002). "Setting Right a Dangerous World", **The Chronicle Review**, Vol. 48, No.18.
- Foucault, Michel (1990). **History of Sexuality**, New York: Vintage Books.
- Campbell, David (1992). **Writing Security: United States Foreign Policy and the Politics of Identity**, Manchester: Manchester University Press.
- Der Derian, James (1995). **The Value of Security: Hobbes, Marx, Nietzsche and Baudrillard, in on Security**, Edited by Ronnie D. Lipschutz, New York: Chichester: Columbia University Press.
- Derrida, Jacques (1976). "Of Grammatology", Trans, G.C.Spivak, Fairclough, Norman (1989). **Discourse and Social Change**, Blackwell, Oxford and Cambridge.
- Ladelle, Whorter. M. (2009). **Racism and Sexual Oppression in Anglo-America**, Bloomington and Indiana Polis, Indiana University Press.